# جایگاه شهرت اصحاب

- دیدگاه علماء در زمینه شهرت
  - عظمت جواهر الکلام
  - دیدگاه صاحب جواهر
  - دیدگاه آیت الله خوئی
  - تشابک شواهد

# دیدگاه علماء در زمینه شهرت

# عظمت جواهر الکلام

ما این مطالب را از خود بزرگان، از علماء داریم. بینی و بین الله برای خود من پیش آمده است که به‌عنوان یک طلبه یک فرع فقهی برایم مطرح شده بود و مدتی هم روی آن فکر کرده بودم؛ شش ماه، یک سال، مکرر هم وجوهی به ذهنم می‌آید. مثلاً بعد از یک هفته، دو هفته یک وجهی به ذهنم می‌آمد. می‌گفتم عجب من تا حالا به آن فکر نکرده بودم. وجه خوبی است. آن را یادداشت می‌کردم. بعد از مدت مدیدی که به خیالم همه کوچه پس کوچه‌های بحث را به دست آورده بودم؛ چه وجوهی! چه چیزهایی که روز اول به آن‌ها فکر نکرده بودم؛ بعداً یک دفعه به مناسبت در جواهر بحث را دیدم. دیدم همه این فکرهایی را که من مدتی برایش خوشحال بودم، پشت سر هم صاحب جواهر همه را آورده‌اند مع الاسف!

یعنی نوشتن جواهر کار کمی نبوده است. صاحب جواهر سی سال عمرش را گذاشت. به تعبیری حاج آقا عاشقانه، این جور کتاب بنویسند! ما هر کاری بکنیم باید از محضر خود این بزرگواران استفاده کنیم. عباراتشان را بیاوریم. یک جای عباراتشان را نگیریم و یک جای دیگر را نیاوریم. مقصود من هم این است.

شوخی است که سی سال کتاب بنویسید؟! پسر فاضل جوانش وفات می‌کند، خب پدر است دیگر. معروف است و همه شنیده‌اید. کنار جنازه پسر که برای تجهیز آماده بود، می نشیند. می‌گوید پسرم هیچ ثواب و هدیه ای را برای تو بالاتر از این سراغ ندارم که کنار جنازه تو جواهر بنویسم. به نظرم یکی از مجلدات جواهر، نوشته اند که در این شب ختم شد. شب ۲۳ ماه مبارک. خودشان تاریخ میزنند. این شب ختم شد.منظور اینکه وقتی کتابهایی با این زحمت با این علاقه و تدین نوشته می‌شود، ما باید قدر بدانیم.

# دیدگاه صاحب جواهر

## الف) اختلال الطریقه

یکی از مجلدات جواهر، جلد دوازدهم است. در جلد دوازدهم، صفحه ۲۶۴، بحث عجیبی بود؛ کسی بین نماز رفته و آمده؛ در ذیل صفحه می‌فرمایند:

> **فما يظهر من بعض متأخري المتأخرين من الميل إليه أخذا بظواهر بعض الأخبار الموافقة للعامة المعارضة بأقوى منها المعرض عنها بين قدماء الأصحاب و متأخريهم إعراضا يسقطها عن الحجية إنما نشأ من اختلال الطريقة، لعدم المبالاة بكلام الأصحاب حجج الله في أرضه و أمنائه على حلاله و حرامه في جنب الخبر الصحيح، و كيف لا و لو أراد الإنسان أن يلفق له فقها من غير نظر إلى كلام الأصحاب بل من محض الأخبار لظهر له فقه خارج عن ربقة جميع المسلمين بل سائر المتدينين، فالتحقيق حينئذ أنه كلما كثرت الأخبار و ازدادت صحة و مع ذلك أعرض الأصحاب عنها و لم يلتفتوا إليها مع أنها بين أيديهم بمنظر منهم و مسمع تزداد وهنا، و يضعف الاعتماد عليها لحصول الظن بل القطع بعدم كونها على ما هي ظاهرة فيه**[1]

**«فما يظهر من بعض متأخري المتأخرين من الميل إليه أخذا بظواهر بعض الأخبار الموافقة للعامة المعارضة بأقوى منها».**

این قسمتش مراد من است: **«المعرض عنها بين قدماء الأصحاب و متأخريهم إعراضا يسقطها عن الحجية إنما نشأ من اختلال الطريقة»؛** شما می‌گویید چون روایت هست این اعراض تمام است.**«لعدم المبالاة بكلام الأصحاب»**؛ اعتناء به کلام و کار اصحاب ندارند.**«حجج الله في أرضه و أمنائه على حلاله و حرامه في جنب الخبر الصحيح»؛** آنها هم در جنب خبر صحیح به این مبالاتی ندارند. **«و كيف لا و لو أراد الإنسان أن يلفق له فقها من غير نظر إلى كلام الأصحاب بل من محض الأخبار لظهر له فقه خارج عن ربقة جميع المسلمين بل سائر المتدينين»؛** حتی از غیر مسلمین هم.

**«فالتحقيق حينئذ أنه كلما كثرت الأخبار و ازدادت صحة و مع ذلك أعرض الأصحاب عنها و لم يلتفتوا إليها مع أنها بين أيديهم بمنظر منهم و مسمع تزداد وهنا، و يضعف**

**الاعتماد علیها لحصول الظن بل القطع بعدم کونها علی ما هی ظاهرة فیه»؛** این چیزی که ایشان به آن ختم کردند خیلی دلنشین است. خب معمولاً می‌گویند وقتی اصحاب اعراض کردند، می‌فهمیم که در جهت صدور و تقیه حرف بوده است. ایشان می‌فرمایند نه، غیر از جهت صدور، چه بسا آن چه که برای ما در مدلول تصوری کلام ظاهر است؛ از ظاهر و بدنه دلالت تصوری لسان عرب در مرحله مدلول تصدیقی که گوینده این کلام یک اراده‌ای از القاء این کلام دارد؛ از آن‌ها می‌فهمیم که ما به‌خوبی به مدلول تصدیقی نرسیده‌ایم؛ مدلول تصوری برای ما رهزن شده که ما خودمان را به مدلول تصدیقی برسانیم. این آخرش خیلی خوب است.

البته در این جلد دوازدهم – الآن علامت بزنید و بعداً خودتان مراجعه کنید- چندین جا این مطالب را می‌گویند:

جلد۱۲، صفحه ۳۴۷[2]

جلد ۱۲، ۴۲۰[3]

جلد ۱۲، صفحه ۴۰۳[4]

این‌ها به بحث‌های ما مربوط می‌شود. ۴۰۳ آن جالب است.

**شاگرد**: «بل سائر المتدینین» را توضیح می‌فرمایید.

**استاد**: همین‌طوری که فکر مشترعه یک نظام دارد که عرض کردم، همین‌طور خدای متعال با ملیین، با آن هایی که الهی هستند، با آن‌هایی که در طول تاریخ در خانه انبیاء بوده‌اند، همین جهت را دارند. نگفتیم کاری است که فقط شرع اسلامی کرده است. بله، همانطور که عرض کردم جدول می‌تواند دو بعدی باشد، سه بعدی باشد. حتی می‌تواند نظم مراحل آن دقیق‌تر و حساب شده تر شده باشد. اما اصل وجود آن جدول که خطوط اصلیه دارد را نمی‌شود به هم زد. هر چه هم خلاف آن‌ها بروند، اشتباه می‌کنند و بر می‌گردند.

# ب) لا وحشة مع الحق

احتمال دارد که صاحب جواهر مجلدات آخر را قبل از صلات و صوم نوشته باشند. تاریخ آن را نگاه کنید. الآن من شماره گذاری کرده‌ام، چهار جا ای پنج جا خود صاحب جواهر با این موضع گیری‌ای که الآن دیدید، وقتی می‌آیند از اصحاب اسم هم می‌برند. اما وقتی برایشان مطلب واضح است، می‌گویند « **لا وحشة مع الحق و ان قلّ القائل به و لا انس بالباطل و ان کثر القائل به**[5]». خیلی جالب است. همین بزرگوار هستند.

یکی از آن را که به تفصیل گفتند در بحث قبله بود. اگر یادتان باشد در آن جا کلمات اصحاب مفصل بود. صاحب جواهر رفتند ستاره آسمان را نقطه کردند و در ذهن شریفشان کالشمس شد که این مطلب با ظاهر اصحاب جور در نمی‌آید. یعنی انسان به قطع می‌رسد که نشدنی است. بعد چه کار کردند؟ دو جا گفتند. گفتند اگر همینی که ما می‌خواهیم بگوییم را اصحاب می‌گویند، فالحمدلله علی الوفاق. این جور تعبیری داشتند. اگر نمی‌خواهند این را بگویند فلذلنظر فیه مجال. این را گفتند. در جلد هفتم جواهر است. بعد از سه، چهار صفحه می‌گویند ما که این همه بحث کردیم برای این است که استبعاد نکنند. و الا ما وقتی به حق رسیدیم دیگر ابائی نداریم که

قائلی داشته باشد ای ندانسته باشد.

این حرف همانی است که من عرض کردم. یعنی صاحب جواهر یک کبرایی را می‌گویند که اولاً باید صغرای آن دقت شود. کبرای آن هم شروطی دارد. مهمتر اینکه خود این کبری با شروطش در طول یک کبرای بالاتری است. آن «مصیب بودن» است. ما را می‌خواهد به حق برساند. آدرس هایش را می‌گویم یادداشت کنید.

جلد هفتم، صفحه ۳۳۴[6] و۳۳۹[7]

جلد ۳۷، صفحه ۴۰۰[8]

جلد۳۹، صفحه ۱۹۴[9]

[10]

عبارت یکی از آنها را برای شما بخوانم. جلد ۳۷، صفحه ۴۰۰.

> **و حينئذ يكون موافقا لما ذكرناه من أن الأقوى عدم السقوط مطلقا، مع أنه لا وحشة من الانفراد مع الحق، كما لا انس بالكثرة مع الباطل**

در مباحث حدود، صفحه ۱۴ این تعبیر را دارند:

> **بذلك كله ظهر لك أن ما ذكرناه هو الأقوى و إن قل المصرح به لكن لا وحشة مع الحق و إن قل القائل به[11]**

این‌ها تعبیرات مهمی است که الآن ۴-۵ مورد گفتم. چه بسا شما مواردی را بعداً پیدا کنید. صفحه‌ای را هم با این عنوان ایجاد کردم. هر چه هم شما پیدا کردید، می‌توانید ارسال کنید تا دیگران هم استفاده کنند[12].

پس این فرمایشات خود صاحب جواهر است. وقتی در فضای فقه برای کسی چیزی واضح می‌شود، اصلاً متمکن نیست خلاف واضح را بگوید.

---

[1] جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۳۶۴

[2] المسألة الثالثة من شك بين الاثنتين و الأربع بعد رفع الرأس من السجدة الأخيرة أو بعد تمام الذكر و إن لم يرفع رأسه أو قبله أو بعد الركوع على اختلاف الوجوه بل الأقوال في تحقق مسمى الركعة بنى وجوبا على الأكثر أي الأربع و تشهد و سلم بل خالف معتد به أجده فيه، بل في الخلاف و عن الانتصار و ظاهر السرائر الإجماع عليه، بل في الرياض عن أمالي الصدوق أنه من دين الإمامية الذي

يجب الإقرار به، و يدل عليه- مضافا إلى ذلك و إلى الأخبار الآمرة بالبناء على الأكثر عند الشك- خصوص المعتبرة المستفيضة المعمول بها بين الأصحاب قديما و حديثا، منها صحيح محمد...

و كيف كان فالمتجه طرح الصحيح المزبور أو حمله على غير الرباعية أو وقوع الشك قبل إحراز الركعتين أو غير ذلك.
و أضعف منه احتمال التخيير بين المختار و البناء على الأقل، جمعا بين ما تقدم و بين أخبار الأقل، إذ عرفت أن أخبار الأقل مطرحة بين الأصحاب موافقة للعامة معارضة بأقوى منها، بل أضعف منها احتمال التخيير بين المختار و الإعادة و البناء على الأقل الذي منشأه و سابقيه اختلال الطريقة بالإعراض عن كلام الأصحاب و النظر إلى مجرد ما يقتضيه الأخبار، مع أن فيه من المنافاة لمقتضى قواعد الجمع ما لا يخفى، على أن ظاهر الأمر بالإعادة يقتضي البطلان، و لا وجه للتخيير بينه و بين غيره، اللهم إلا أن يراد الإبطال أو التخيير في الاحتياط بين صلاته و الإعادة، و نحو ذلك مما لا يخفى على كل ما فيه من التكلف المستبشع، و من هنا كان المتجه عدم إرادة التخيير من المرسل في المقنع
.

[3] و هل المراد بلفظ السهو الموجود في العبارة و غيرها من النص و الفتوى مجرد الشك أو هو و السهو بالمعنى المتعارف؟ وجهان بل قولان، أظهرهما الأول، للقطع بعدم إرادة المعنى الحقيقي من لفظ السهو، بل المراد إما الشك أو المعنى الشامل له و للحقيقي على عموم المجاز، فالمتيقن حينئذ إرادة الشك، فيقتصر عليه، و بمجرد احتمال إرادة غيره معه لا يهجم على تخصيص ما دل على حكم السهو الشامل للمقام، و دعوى أن التعميم أقرب المجازين للحقيقة فيتعين الحمل عليه لذلك ممنوعة، و ما عساه يقال- لا داعي إلى ارتكاب المجاز في لفظ السهو، لاشتمال الأدلة على الشك و السهو، فيستدل على الأول بما دل على حكمه فيها، كخبري أبي بصير و عمار المتقدمين، و تبقى أخبار السهو له خاصة فيه- يدفعه أنه و إن كان محتملا بالنسبة للأخبار، لكنه غير محتمل بالنسبة إلى كلام الأصحاب، لتعبيرهم عن هذا الحكم بلفظ السهو، و هو العمدة في المقام، بل مما يؤيد ...
و قد التزم بذلك كله صاحب الحدائق حيث رجح إرادة ما يشمل الشك و المعنى الحقيقي من لفظ السهو، و هو كما ترى منشأه الخلل في الطريقة و الاعراض عن كلمات الأصحاب و إجماعاتهم، فحينئذ يقتصر في الحكم على الشك، و لا يتعدى منه إلى السهو، فيجب السجدتان و غيرهما تحكيما لأدلتهما السالمة عن المعارض، و ما قاله: إن تلك الأدلة ظاهرة فيما إذا كان السهو جاريا على حسب الغالب في الناس لا فيما إذا كان خارجا عن أغلبهم، فيشكل في شمول الأدلة لمثل المقام ضعيف، و إلا لجرى بالنسبة إلى تدارك المنسي في الصلاة و خارجها، و هو لا معنى له، فالأدلة بإطلاقها شاملة للمقام قطعا.

[4] و مما ذكرنا ظهر استقامة الحكم على كل التفسيرين كما هو ظاهر كلام الشيخ المتقدم و هو لازم لكل من اختار التفسير الأول، لموافقة الثاني للأصل في جملة من موارده كما أوضحناه سابقا، فلاحظ، إلا أنه مع ذلك كله يقوى في النظر إرادة الأعم من الشك و السهو المعروف من السهو الثاني لكن على تقدير الموجب بالفتح كما قدمناه سابقا بل لولا وحشة الانفراد لأمكن القول بأن المراد من النص عدم الحكم لخصوص كل من السهو و الشك في كل من موجبهما، فلا يلتفت للشك في العدد في موجب الشك، و لا للسهو في موجب السهو خاصة، دون الشك في موجب السهو و السهو في موجب الشك، فيكون المراد كل واحد بالنسبة إلى مجانسه، بل قد يؤيده ما في الصحيح المتضمن لذلك، و لا على الإعادة إعادة إذ أظهر التفسيرين له أنه إذا أعاد الصلاة لخلل موجب للإعادة ثم حصل أمر موجب لما لا يلتفت إليه، كما يعضده

الصحيح «لا تعودوا الخبيث من أنفسكم بنقض الصلاة، فإن الشيطان خبيث معتاد لما عود» و بعدم مشايخنا بعض الاعتياد لغة يحصل بالمرتين كما صرح به في الحيض و إن استشكله بعض المتأخرين و بعدم وضوح القائل به ثانيا، بل ظاهر حصر الفتاوى حصول الاعتياد عرفا بالمرتين أولا، و بعدم وضوح مخصوصة غير ما في الصحيح عدمه، لكن فيه أنه لا بأس لمقتضى عدم الالتفات للشك في أمور بالمقام، و بإثبات ذلك كله بهذا الصحيح لحجيته و ظهور دلالته و اعتضاده بغيره و عدم القطع بشذوذه، و إن لم يظهر قائل صريح به، فان ذلك لا يستلزم الإجماع على خلافه، فالحاجة حينئذ لحمله على

إرادة خروج مخرج الغالب من كثير الشك، لأنه الذي يحصل له الشك بعد الإعادة أيضا غالبا دون غيره، فنفي الإعادة حينئذ على الإعادة للكثرة، إذ فيه - مع إمكان المناقشة في الغلبة المزبورة - أنه يقضي بإرادة نحو فيما تضمنه هذا الصحيح من نفي السهو عن السهو، ضرورة سياق الجميع فيه مساقا واحدا، و هو مخرج له عن صلاحية الاستدلال به على نفي السهو في السهو من حيث هو سهو في سهو و إن لم يكن هناك كثرة كما هو الفرض فيما تقدم، بل هو خلاف طريقة الأصحاب المستدلين به لذلك، و كذا لو مرة إذ هو كما ترى، لكن و مع ذلك فالإنصاف عدم ترك الاحتياط بالإعادة إلى أن يحصل مزيل حكم الشك من الكثرة و نحوها، فتأمل جيدا.

[5] جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج۳۹، ص: ۱۹۴؛ لكن الوحشة مع الحق و إن قل القائل به، كما الأنس مع غيره و إن كثر القائل به.

[6] ظهر من ذلك كله حينئذ أن المكلف به من غير فرق بين القريب و البعيد المقابلة المزبورة التي مع تعذر العلم بها ينتقل إلى الظن، فإن أراد الأصحاب بالجهة المذكورة في كلامهم للبعيد في مقابلة العين المذكورة للقريب ذلك فمرحبا بالوفاق، و إلا كان للنظر فيها تفسيرا و دليلا مجالا، و قد ذكروا في تعريفها عبارات مختلفة،

[7] و هو صريح فيما ذكرنا أولا و آخرا، على أن ذلك كله منا مماشاة لبعض الأذهان التي تستوحش من التفرد بالقول، و لم تتفطن إلى أن الوحشة من الباطل و إن كثر القائل به، و الأنس بالحق و إن قل.

[8] و لعله عثر على نسخة خالية عن لفظ «ليس» و من هنا جعل الأقوال في المسألة ثلاثة: السقوط مطلقا، و عدمه كذلك، و التفصيل بين حالي العلم و الجهل، و حينئذ يكون مواقفا لما ذكرناه من أن الأقوى عدم السقوط مطلقا، مع أنه لا وحشة من الانفراد مع الحق، كما لا أنس بالكثرة مع الباطل.

[9] و هذا القول و إن اعترف في كشف اللثام بعدم معرفة قائله و حكاه الفاضل في جملة من كتبه و غيره بلفظ القيل لكن لا وحشة مع الحق و إن قل القائل به، كما لا أنس مع غيره و إن كثر القائل به.

[10] و بذلك كله ظهر لك أن ما ذكرناه هو الأقوى و إن قل المصرح به لكن لا وحشة مع الحق و إن قل القائل به، على أنك قد عرفت اختصاص عبارة الشيخ الذي هو الأصل في إخراج الفروع من أصولها بجناية بعضهم على بعض، و أنه يمكن تنزيل إطلاق غيره عليه

[11] جواهر الكلام، جلد۴۱، صفحه ۱۴

[12] سایت فدکیه، صفحه مواردیکه صاحب جواهر به اختلال الطریقه تعبیر کردند

# دیدگاه آیت الله خوئی

مرحوم آیت الله خوئی در مصباح الاصول  در مورد اینکه عمل مشهور جابر نباشد فرمودهاند که ما سرجایش گفته ایم که فتوای مشهور حجت نیست، خبر ضعیف هم حجت نیست، بعد میگوید: حجت نیست و حجت نیست؛«ضَمّ العدم الی العدم یفید الوجود؟!» به نظرم عبارتشان همین بود.

«ضم العدم الی العدم لا یفید الا العدم[1]». عدم را که به عدم اضافه میکنیم وجود نمیشود. خب ببینید یک استدلال کلاسیک سبب میشود که بگویند :چه کسی گفته با صرف در کنار هم گذاشتن دو عدم در کنار هم، عمل مشهور جابر ضعف سند میشود.

# نقد و بررسی کلام آیت الله خوئی

## جمع دو دست ناتوان

همان جا که عبارت ایشان را میدیدم به یک مثال عرفی فکر کردم که میتوان همه جا آن را زد. گفتم یک چیز سنگینی هست. دست راست من از برداشت آن ناتوان است. ناتوان، عدم است یا وجود است؟ عدم است. دست دیگر من از برداشتن آن ناتوان است. عدم یا وجود است؟ عدم است. دو عدم با هم میشوند، میتوانم آن را برادرم یا نه؟ ضم العدم الی العدم لایفید الا العدم؟! پس دو دستی هم نمیتوانم. این قبول است؟!

- [2]

بله، ضعف دارد. الآن هم در ریاضیات، وقتی صفر ِحدّی و صفر ِمثبت میگویند، دیگر نمیشود گفت وقتی دو صفر مثبت شد و زیاد شد، همچنان صفر باشد.

---

[1] الأمر الأول: أن الخبر إن كان ضعيفا في نفسه هل ينجبر ضعفه بعمل المشهور أم لا؟ المشهور بين المتأخرين وهو ذلك. و ذكر المحقق النائيني (قدس سره) في وجه ذلك: أن الخبر الضعيف المنجبر بعمل المشهور حجة بمقتضى منطوق آية النبأ، إذ مفاده حجية خبر الفاسق مع التبين، و عمل المشهور من التبين

و وافقناه على ذلك في الدورة السابقة، و لكن التحقيق عدم تمامية الوجه المذكور، إذ التبين عبارة عن الاستيضاح و استكشاف صدق الخبر، و هو تارة يكون بالوجدان، كما إذا عثرنا بعد الفحص و النظر على قرينة داخلية أو خارجية موجبة للعلم أو الاطمئنان بصدق الخبر، و هذا مما لا كلام في حجيته على ما تقدمت الاشارة إليه. و اخرى: يكون بالتعبد، كما إذا دل دليل معتبر على صدقه فيؤخذ به أيضا فانه تبين تعبدي، و حيث إن فتوى المشهور لا تكون حجة على ما تقدم الكلام فيها فليس هناك تبين وجداني و لا تبين تعبدي يوجب حجية خبر الفاسق.

و إن شئت قلت: إن الخبر الضعيف ال يكون حجة في نفسه على الفرض، و كذلك فتوى المشهور غير حجة على الفرض أيضا، **و انضمام غير الحجة إلى غير الحجة ال يوجب الحجية، فان انضمام العدم إلى العدم ال ينتج إلا العدم.**

و دعوى أن عمل المشهور بخبر ضعيف توثيق عملي للمخبر به فيثبت به كونه ثقة، فيدخل في موضوع الحجية، مدفوعة بأن العمل مجمل ال يعلم وجهه، فيحتمل أن يكون عملهم به لما ظهر لهم من صدق الخبر و مطابقته للواقع بحسب نظرهم و اجتهادهم، ال لكون المخبر ثقة عندهم، فالعمل بخبر ضعيف ال يدل على توثيق المخبر به، و ال سيما أنهم لم يعملوا بخبر آخر لنفس هذا المخبر.

هذا كله من حيث الكبرى و أن عمل المشهور موجب لانجبار ضعف الخبر أم ال. و أما الصغرى و هي استناد المشهور إلى الخبر الضعيف في مقام العمل و الفتوى، فاثباتها أشكل من إثبات الكبرى، لأن مراد القائلين بالانجبار هو الانجبار بعمل قدماء الأصحاب باعتبار قرب عهدهم بزمان المعصوم (عليه السلام) و القدماء لم يتعرضوا للاستدلال في كتبهم ليعلم استنادهم إلى الخبر الضعيف، و إنما المذكور في كتبهم مجرد الفتوى، و المتعرض للاستدلال إنما هو الشيخ الطوسي (قدس سره) في المبسوط، و تبعه من تأخر عنه في ذلك دون من تقدمه من الأصحاب، فمن أين يستكشف عمل قدماء الأصحاب بخبر ضعيف و استنادهم إليه، غاية الأمر أنا نجد فتوى منهم مطابقة لخبر ضعيف، و مجرد المطابقة ال يدل على أنهم استندوا في هذه الفتوى إلى هذا الخبر، إذ يحتمل كون الدليل عندهم غيره.

فتحصل: أن القول بانجبار الخبر الضعيف بعمل المشهور غير تام صغرى و كبرى.( مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي ) ؛ ج ١ ؛ ص٢٣٥-٢٣٦)

[2] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

# تشابک شواهد

تشابک شواهد می‌تواند ما را به قطع برساند. چرا؟ چون این‌ها پیچ و مهره می‌شوند. پیچ تنها نمی‌تواند چیزی را محکم نگه دارد. مهره تنها هم نمی‌تواند. اما وقتی دو تایی با هم می‌شوند به نحو اقوی نگه دارد. دو تا نخ باریک نمی‌تواند ماهی را بگیرد. این‌ها را شبکه می‌کنیم، وقتی شبکه و تور شد، نهنگ را هم می‌گیرد. و حال این‌که به تنهایی کاری از آن بر نمی‌آید. این‌ها یکی استدلالات کلاسیک است که باید از امور واضحه فطریه عدول کنیم.

مثلاً می‌گویند اعراض مشهور کاسریت ندارد. مثالش این است: دو دست سالم و قوی و توانا می‌تواند این را بردارد. خب چرا بر ندارد؟ مگر فقط دست سالم و توانا است؟ آن کسی که می‌خواهد بر دارد گاهی به تردید می‌افتد که بردارم یا بر ندارم؟ می‌شود تصمیم او را قیچی کنیم؟! وقتی به‌خاطر وجوهی که در ذهنش هست، در تردید است که بردارم یا بر ندارم؛ دو دست سالم توانا دارد اما عملاً نمی‌شود و بر نمی‌دارد. چرا؟ چون شرائط عملاً به‌گونه‌ای است که نمی‌شود از این اصل صرف‌نظر کنیم.

## تارکم ظنون؛ تشابک شواهد

مسأله تارکم ظنون، سبکی که به مرحوم آقای بروجردی نسبت می‌دهند، لا مفرّ منه است. یعنی اصلاً اساس فقاهت به این است. آنهایی هم که در نجف بودند گاهی از این روش استفاده می کردند. در درس خود حاج آقا هم این دوتا گاهی قشنگ معلوم می‌شد. گاهی می‌بینی یکی دو جلسه تمام سبک مشایخ نجف بود. گاهی می‌شد چندین جلسه کاملاً سبک مرحوم آقای بروجردی بود. مخصوصا این اواخر بیشتر بود، حتی در خوجی بحث‌شان هم دخالت می‌کرد. برای مثل ما طلبه‌ها محسوس می‌شد که روش بررسی بحث ایشان در خوجی فتوایشان هم دخالت می‌کند.

اما این تعبیری تارکم ظنون، حرف ناراسایی است، مطلب به این خوبی ولی عنوانش اینقدر ناراسا! جلوتر هم عرض کرده بودم، تشابک شواهد تعبیری بهتری است. یک چیزهایی هستند که تنهایی نمی‌توانند هیچ کاری بکنند. اما وقتی شبکه می‌شوند، خیلی کار از اینها برمی‌آید. تعاون چند عنصر است که تنها نمی‌تواند کار بکند، مثل انگشت‌ها که مشت می‌شود و امثال اینها. تشابک شواهد؛ شواهدی داریم به تنهایی کاری از اینها بر نمی آید ولی با هم می توانند کاری کنند.

فورا می‌گویند در مکاسب شیخ گفتند «یشهد»، نگفتند «یدل». «یشهد» به درد ما نمی‌خورد. اگر حرف سر رسید، بعد بگو «یشهد». تا حرف سر نرسیده چه کار داری بگویی «یشهد»؟ ما عرضمان این است که ۱۰-20 تا «یشهد»، وقتی عقلا به این ۱۰ تا «یشهد» نگاه می‌کنند، «یقطعون»، قاطع می‌شوند. چرا؟ چون به شواهد تک تک نگاه نمی‌کنند. «یقوی بعضه بعضاً»، تشابک شواهد. من اینطور به ذهنم می‌آید که این تعبیری را عوض کنیم که خود تعبیری آن مقصود را برساند. و الا «الظن لا یغنی من الحق شیئاً». چند تا فقیری با همدیگر سوار بشوند، تارکم بشوند، روی شانه همدیگر سوار بشوند، می‌شوند غنی؟!

- [illegible] [1] [illegible]

از آن حیث فقیری نیستند، نکته این است. بله، هر کدام از شواهد یک نیرویی دارد، زیر حد نصاب حجیت. لذا بنایش هم بر منطق دو ارزشی نیست-قبلا عرض کردم-. تشابه شواهد بنایش بر منطق چند ارزشی است.

-□□ [2] □□□ □□□□ □□□□□ □□□□□

بله، و باید مبادیاش هم صاف بشود. هم علم کلاسیکش، ضوابط تفکر چند ارزشی که همه هم داریم انجام میدهیم. لسان ریاضی پیدا بکند، خیلی جا افتاده و خوب میشود. علی ای حال تشابک شواهد خیلی فرق دارد تا این تعبیری تارکم ظنون[3].

سبک

۴/ ۹/ ۹۲

!

در تشابک شواهد خیلی مهم است هر چه بیشتر کار بکنید و زحمت بکشید و مطالعه کنید

اما در عین حال شارع مقدس این منظورم بود که به اندازه ای که ذهن قاصر من میرسد اصول عملیه_ استصحاب و ..._ سایر هم به طور قطع در شبهات حکمیه جاری میشود اما شبهه نداشته باشد تا جایی من میتوانم بگویم و اجرایش هم تا جایی که تمکن بالفعل مستنبِط است نتواند به اماره دست پیدا بکند. شارع در اجرای اصول عملیه حتی در شبهات حکمیه بر مستنبط سخت گیری نکرده است.البته در فرضی که تفریط نکرده باشد. تمکن بالفعل یعنی عسر در استنباط از او نخواسته است . مستنبطی که در حد تمکن بالفعل خودش کار بکند برای اجرای اصول عملیه مجاز است و معاقب نیست .

اما واقعیت فضای فقه این نیست؛ کبریات موجود است اما او نمیداند گردن خود اوست نه اینکه بخاطر فقدان ثبوتی و واقعی کبری او اصل عملی جاری میکند.

۲۸/ ۷/ ۱۳۹۵

۲۴/ ۶/ ۱۴۰۰

---

[1] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[3] مرحوم محقق قمی در اینباره میفرماید:

القوانين المحكمة في الأصول ( ط ـ جديد ) ؛ ج۳ ؛ ص۱۴۷

القوانين المحكمة في الأصول ( ط ـ جديد )، ج۳، ص:۱۴۷

**الثالث الرواياتالكثيرة الدالة عليها باجتماعها**

، فإنها و إن كانت واردة في موارد خاصة، لكن استقراءها و التأمل فيها يورث الظن القوي بأن العلة في تلك الأحكام هو الاعتماد على اليقين السابق، و هذا ليس من القياس في شيء، بل في كل من الرواياتإشعار بالعلية ولو لم نقل باستقلاله في الدلالة، فلا أقل من أنه يفيد ظنا ضعيفا بها، فإذا اجتمعت[3] الظنون الضعيفة فيقوى في غاية القوة، و يصدق عليه أنه ظن حاصل من كلام الشارع لا من التردد أو الدوران و نحوهما، و إن شئت جعلته من عموم ظن المجتهد الذي أثبتنا حجيته.[3]

فرائد الأصول ؛ ج ٣ ؛ ص٧١

هذه جملة ما وقفت عليه من الأخبار المستدل بها للاستصحاب، و قد عرفت عدم ظهور الصحيح منها [3]، و عدم صحة الظاهر منها[3]؛ فلعل الاستدلال بالمجموع باعتبار التجابر و التعاضد.[3]

فرائد الأصول ؛ ج ١ ؛ ص٥٥٨

و أما ما يتراءى من التمسك بها أحيانا لبعض العقائد؛ فالتعاضد مدلولها بتعدد الظواهر و غيرها من القرائن، و إفادة كل منها الظن، فيحصل من المجموع القطع بالمسألة، و ليس استنادهم في تلك المسألة إلى مجرد أصالة الحقيقة التي قد لا تفيد الظن بإرادة الظاهر، فضلا[3]

فرائد الأصول ؛ ج ٢ ؛ ص٢٦٥

هذا غاية ما يمكن أن يستدل به على حكم الشبهة الغير المحصورة، و قد عرفت: أن أكثرها لا يخلو من منع أو قصور، لكن المجموع منها لعله يفيد القطع أو الظن بعدم وجوب الاحتياط في الجملة. و المسألة فرعية يكتفى فيها بالظن.[3]